

به حراج گذاشتن دارایی‌های عمومی بود. در این فرآیند شرکت‌هایی چون مخابرات که در اصل یک دارایی عمومی است، به یک بخش خصوصی نظامی واگذار شد، یعنی به کارگزارانی که بخشی از حاکمیت‌اند. مثال دیگر آموزش و پرورش است که پیشتر تقریباً مجانی بود و امروز به طور فزاینده کالایی شده است. یعنی کسی از آموزش خوب بهره می‌برد که پول بیشتری دارد. در حالی که اساساً بنا بر این بوده که دولت آموزش را به طور یکسان در اختیار همگان قرار دهد. موارد متعددی را می‌شود مثال زد که همین روند در آنها پیاده شده، یعنی از state نه برای تقویت جامعه که برای تقویت حاکمیت و تضعیف جامعه استفاده شده است. البته این فرآیند تا حدی تحت تأثیر فرآیندهای جهانی مانند توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی هم پیش رفته. مشابه همین روند در بسیاری جاهای دیگر هم در حال پیاده شدن است و سوار بر امواج جهانی آزادسازی اقتصادی پیش رفته و همین است که به آن خصلت نولیبرال هم می‌دهد.

■ شما اشاره کردید که بر اساس برخی پژوهش‌ها مانند آقای کدیور و دیگران، رأی مناطقی که در آن شورش شده، بیشتر پراگماتیستی بوده است، یعنی به دولت مستقر و با هدف تغییر وضع موجود بوده است. اما اگر این معترضان خواستار بازگشت دولت هستند، چرا شعارهایشان متوجه کل حاکمیت بود و چرا نوعی همراهی و همدلی یا نوعی ارتباط ارگانیک با دولت یا جریان‌های سیاسی که درون ساخت بازی می‌کنند دیده نشد؟ قطع ارتباط با همه مظاهر حاکمیت، اعم از دولت و سایر نهادهای حاکمیت به چه معناست؟

به دلیل اینکه مردم متوجه هستند که خواسته‌هایشان از سوی کل ساخت سیاسی نادیده گرفته می‌شود. به همین دلیل در اعتراضات شعارها به سمت حاکمیت می‌چرخد. ممکن است آدم‌ها از جزئیات اتفاقات اطلاعی نداشته باشند، اما متوجه هستند که از بودجه رفاهی کاسته می‌شود و این بودجه به فلان نهاد دینی یا حاکمیتی یا فلان پروژه منطقه‌ای اختصاص داده شده است. متوجه این سازوکار می‌شوند؛ سازوکاری که من تلاش کردم آن را در قالب آب رفتن دولت و بزرگ شدن حاکمیت توضیح دهم. یک مثال ساده، صداوسیما است که با وجود برخورداری از بودجه عظیم، دیگر حتی کارکرد سرگرمی هم ندارد. خلاصه کنم: معترضان و کسانی که به خیابان‌ها می‌آیند متوجه هستند که دولت عملاً دیگر نقش چندانی ندارد و درون حاکمیت حل شده و در واقع این تصمیمات حاکمیت در معنای کلی کلمه است که زندگی آنان را شکل می‌دهد. ساخت سیاسی امروز ما به نهادی تبدیل شده که از هر سو با انواع و اقسام بیماری‌ها مواجه شده، از داخل با فساد درگیر است، از بیرون در قالب خصوصی سازی‌ها به منابع آن چنگ انداخته شد، از طرف دیگر انتخابات هم معنای خود را از دست داده. پیشتر دولت نهادی بود که به مثابه پلی میان نظام و مردم عمل می‌کرد، اما وقتی این پل تخریب می‌شود، طبیعتاً وضعیت تخصمی می‌شود. اعتراضات آبان ماه یکی از مظاهر آن است.

اما به نظر من پیامد این روند این است که قدرت اقناع کنندگی سیستم از دست رفته است و دیگر مانند گذشته از توان اقناع کنندگی و بسیج کنندگی برخوردار نیست و هر چه گفته شود، چه بسا به ضد خود تبدیل شود. بحران زوال دولت با بحران مشروعیت رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. به دلیل ناکارآمدی دولت است که ما با بحران مشروعیت مواجه می‌شویم.

■ می‌دانیم عده‌ای عمادانه می‌گویند نهادهای قانونی و بوروکراسی را ناکام بگذارند تا از توزیع عادلانه منابع و سرمایه‌های کشور جلوگیری کنند، به باور شما کارکرد زوال عقل دولت یا STATE برای حوزه سیاسی چیست؟ آیا می‌توان این رویکرد را ناشی از این دانست که از قوام گرفتن طبقه متوسط ایا دارند و همچنان می‌خواهند همچون سال‌های نخست انقلاب، با تکیه بر جامعه ذره‌ای، قادر به بسیج توده‌ای باشند؟

هیچ حاکمیت و نظام سیاسی دوست ندارد دچار بحران شود، اما نظام‌ها دچار بحران، شکاف‌های درونی، انقلابات و فروپاشی می‌شوند. این مسیر حوادث است که آنها را به این سو می‌برد؛ نه نیت‌ها. یعنی از ابتدا قرار نبود این اتفاقات بیفتد و بنا بر این نبوده. ابتدا به ساکن هیچ دولتی تصمیم نمی‌گیرد دچار زوال عقل شود. بلکه این فرآیند در مسیر و طی یک روند تدریجی اتفاق می‌افتد. کم‌اینکه در ابتدای انقلاب قرار بود کشور ما بهترین وضعیت را داشته باشد و آدم‌ها احساس خوشبختی کنند، اما روند حوادث

طوری پیش رفت که کاملاً برعکس شده است. می‌خواهم بگویم میان اراده حاکمان و آنچه گرفتار آن می‌شوند، فاصله جدی وجود دارد، مگر اینکه مسیرها و تصمیمات، سنجیده و حساب شده باشد. اما اینکه دلایل این مسیر و روند چیست، اینکه چرا به این حال و روز می‌افتند و چرا روند حوادث به سمتی می‌رود که در خیابان‌ها شاهد اعتراض هستیم، من فکر می‌کنم دلیل اصلی‌اش این است که انقلاب به حدی سریع اتفاق افتاد که انقلابیون اساساً فرصت نکردند به شکل حکومت بعدی فکر کنند. سقوط ناگهانی رژیم باعث شد بازسازی نظم بعدی شکلی شتابزده و سرهم‌بندی شده به خود بگیرد. این شتابزدگی را در همه‌جایی بینیم. در واقع همه چیز در خلال ساختن شکل گرفت و هیچ نقشه و برنامه‌ای پیش طراحی شده‌ای وجود نداشت. نقشه همزمان با ساخته شدن شکل گرفت. این مشکل اصلی بود که به مرور زمان ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. با اینکه در ادبیات انقلابیون قرار بود اسلام همه مسائل کشور را حل کند، اما واقعیت این است که آنان اصلاً فکر نکرده بودند که چه بدیلی می‌خواهند ارائه دهند و این بدیل چگونه می‌خواهد پیاده شود. مثلاً کارکرد قانون چیست، مجلس چطور باید امور را اداره کند و مسائلی از این دست. به این ترتیب یک وضعیت اضطراری که از یک رژیم قبلی باقی مانده بود، به یک وضعیت اضطراری جدید تبدیل شد که با جنگ پیوند خورد. انقلابیونی که تجربه حکومت نداشتند، با انواع بحران‌ها دست به گریبان شدند. خلاصه با وجود نیت‌های بعضاً خوب، روی زمین واقعیت، اتفاقات دیگری افتاد که برای حل آنها به تجربه و مهارتی نیاز بود که وجود نداشت.

بحران‌های تودر توادامه پیدا کرد. تردیدی نیست که با ادامه این وضعیت در مسیری محتوم پیش خواهیم رفت که انتهای آن مشخص است. بنابراین من اعتقاد ندارم که اساساً جز حفظ قدرت، نیت و هدف دیگری در کار بوده باشد و برنامه‌ای در دستور کار بوده باشد.

■ شما از نولیبرالیسم استفاده کردید، در حالی که حتی لیبرالیسم هم در ایران اتفاق نیفتاد. خصوصی سازی در ایران، بواقع خصوصی سازی نیست، بلکه نگاهی به درون این فرآیند نشان می‌دهد نوعی مهار سرمایه‌داری و ایجاد ترمز برای ایجاد تمایز در ذات سرمایه‌داری است. زیرا سرمایه در ذات خود نوآورانه و همراه با تخریب خلاق است و حاملان و عاملان سرمایه می‌توانند تغییرات بنیادین در ساخت سیاسی و اجتماعی ایجاد کنند. به همین دلیل هم ما به جای خصوصی سازی، با مهار سرمایه‌داری مواجه هستیم. ضمن اینکه ما شاهد عقب نشینی سیاست‌های رفاهی در برخی حوزه‌ها هستیم، اما این عقب نشینی تام و تمام نیست و با پوشش‌هایی در حوزه‌های دیگر

جبران می‌شود، مانند قیمت بنزین، که اصلاح می‌شود، اما دولت می‌گوید همه درآمد‌ها را به جامعه باز می‌گرداند. بنابراین در کشور ما شاهد رویکرد پوپولیستی و رانتی هستیم، به این معنی که سیاست‌ها به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که بتوانند به همه بخش‌های جامعه رانتی برسانند. گروه‌های منفعتی درون ساخت سیاسی، به دلیل نوع دسترسی‌های خود به منابع بیشتری دست پیدا می‌کنند. در مرتبه بعد، بوروکرات‌ها و در نهایت تتمه منابع به بخش‌های پایینی جامعه می‌رسد. بنابراین نمی‌توان این طور گفت که آنچه شما زوال دولت و زوال عقل دولت می‌دانید، ناشی از یک فرآیند تاریخی و درونی است که به نوبه خود از چندپاره بودن حاکمیت، چندپاره بودن منابع اقتدار و چندپاره بودن ساخت سیاسی ناشی می‌شود؟ خب من با این رویکرد موافق نیستم که همه چیز را ببریم به دل تاریخ و برایش توضیحی در یک قرن پیش پیدا کنیم. اما بگذارید اول